بهائیت

فرزند ناخلف مذهب رفض

**نوشته:**

**محب الدین الخطیب**

|  |  |  |  |  |
| --- | --- | --- | --- | --- |
| **عنوان کتاب:** | بهائیت فرزند ناخلف مذهب رفض | | | |
| **تألیف:** | محب الدین الخطیب | | | |
| **موضوع:** | فرق شیعه (اسماعیلیه، نصیریه، شیخیه، بابیت و بهائیت و...) | | | |
| **نوبت انتشار:** | اول (دیجیتال) | | | |
| **تاریخ انتشار:** | دی (جدی) 1394شمسی، ربيع الأول 1437 هجری | | | |
| **منبع:** |  | | | |
| **این کتاب از سایت کتابخانۀ عقیده دانلود شده است.**  **www.aqeedeh.com** | | | |  |
| **ایمیل:** | **book@aqeedeh.com** | | | |
| **سایت‌های مجموعۀ موحدین** | | | | |
| www.mowahedin.com  www.videofarsi.com  www.zekr.tv  www.mowahed.com | |  | www.aqeedeh.com  www.islamtxt.com  [www.shabnam.cc](http://www.shabnam.cc)  www.sadaislam.com | |
|  | |  | | |
|  | | | | |
| contact@mowahedin.com | | | | |

# فهرست

[فهرست 1](#_Toc293737983)

[مقدمه 3](#_Toc293737984)

[ارکان بهائیت 5](#_Toc293737985)

[رد پای بهائیت 6](#_Toc293737986)

[باب و بابیت 9](#_Toc293737987)

[گردهمائی «بدشت» 11](#_Toc293737988)

[مناظرات میان باب و علمای شیعه 17](#_Toc293737989)

[حکم اعدام باب 21](#_Toc293737990)

[فرصت‌طلبی بهاء و کسب خلافت و ترکه باب 21](#_Toc293737991)

[عقیده بهائیان 22](#_Toc293737992)

[کتاب «الایقان» 23](#_Toc293737993)

[جدال دو برادر بر سر کتاب «ایقان» 24](#_Toc293737994)

[مجموعه الواح 26](#_Toc293737995)

[جنگ آنان با لغت مشترک در عالم اسلامی 27](#_Toc293737996)

[عقیده بهائیان در مورد خداوند و انبیاء او 29](#_Toc293737997)

[بهائیان کجروی و گمراهی خود را بر همه ادیان برتری می‌دهند 31](#_Toc293737998)

[بهائیان اعجاز قرآن را مگر در مورد بشارت به آمدن بهاء انکار می‌کنند 32](#_Toc293737999)

[بهائیان معجزات محمدی را بجز در احادیث «عکا» انکار می‌کنند 33](#_Toc293738000)

[گزافه‌گوئی آنان در مورد وحی بهائی 36](#_Toc293738001)

[هلاک‌شدن بهاء و باقی‌ماندن عبدالبهاء 37](#_Toc293738002)

[توضیحی از مترجم 39](#_Toc293738003)

[تعالیم بهائیت در میزان 39](#_Toc293738004)

بسم الله الرحمن الرحیم

# مقدمه

**إن الحمد لله، نحمده ونستعينه ونستغفره ونعوذ بالله من شرور أنفسنا ومن سيئات أعمالنا، من يهده الله فلا مضل له، ومن يضلل فلا هادي له.**

**وأشهد أن لا اله الا الله وحده لا شريك له، وأشهد أن محمداً عبده ورسوله، صلى الله عليه وآله وصحبه وسلم.**

**اما بعد:**

نحله بهائیت، و دیگر فرقه‌های گمراه قدیم و حدیث که ستیز با اسلام را هدف اصلی حرکت‌های خود قرار داده اند، کماکان به دلیل غفلت مسلمانان سهل‌انگاری حکام و سکوت علماء در گوشه و کنار زمین منتشر می‌باشند. از خطرناک‌ترین بازوهای مخرب فرقه‌های باطنی در عصر ما، فرقه بهائیت است که در بین مسلمان ایران، عراق، و کشورهای خلیج منتشر شده است، عقیده این فرقه که می‌توان آن را یکی از محرف‌ترین عقائد موجود در میان فرقه‌های باطنی خواند، منشعب شده از خزعبلات، موضوعات، و مجعولاتی است که بانی آن روافض و یا بهتر بگوئیم مذهب شیعه می‌باشند، و همانگونه که در این مقاله خواهیم دید، قبل از این که دامنه وسعت این عقیده به افقهای دور کشیده شود، سایه افت آن بر سر همان کسانی می‌افتد که موضوعاتی جعل شده همانند «مهدی غائب»، «باب» و مسائل دیگر را در عقیده خود وارد نموده و آن را اسلام ناب، و یا اسلام اهل بیت خواندند...

از منت‌های بزرگ خداوند بر مسلمانان نوشته‌شدن کتاب «**حقيقة البهائية والبابية**» توسط استاد گرامی «محسن عبدالحمید...» بود که پوچی و زیغ این فرقه را از ابتدای نشات آن تا به امروز افشا نموده و آنان را روسیاه ساخت، و می‌توان گفت رویهم‌رفته، این کتاب بهترین کتابی است که در مورد این عقیده و فرقه گمراه نوشته شده است، و در حقیقت همین کتاب بود که پس از افشای حقائق، باعث تاثیر بر حکومت عراق گشته، تا فعالیت‌های بهائی را در آن کشور ممنوع کند، این اقدام، عملی بزرگ بود که امیدواریم در دیگر کشورهای اسلامی نیز اجرا شود.

رساله‌ای که پیش روی شما است نیز خلاصه‌ای شامل در مورد این فرقه گمراه به دست خواننده خواهد داد، و هدف ما در نگارش این خطوط آشنائی بیشتر مردم با این فرقه بوده است، تا بدینوسیله توانسته باشیم که سئوالات آنان را پاسخگو باشیم.

از خداوند خواهانیم که امت را به سوی عمل به کتاب و سنت هدایت فرماید.

**وآخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمين.**

\*\*\*

# ارکان بهائیت

اساس عقیده بهائیت بر این است که خداوند همراه با اسماء و صفاتی که در کتاب انبیائش خود را به آن خوانده و یا وصف نموده است، وجود مطلقی ندارد. بلکه وجود او سبحانه وتعالی نیازمند کسانی است که ظهور دهنده امر او بوده، و به زعم آنان همگی آمده اند تا «مظهر ابهای» او را که به «بهاء الله» ملقب گشته است، بشارت دهند.

پس به عقیده آنان بهاء الله همان رب و پروردگاری است که همه ادیان او را بشارت داده اند، و او شریعت‌گذار اعلائی است که بودا، برهما، یهودیت و مسیحیت و حتی اسلام از ظهور او خبر داده اند، و به زعم آنان همه این دیانات و ادیان دیگر مقدمات ظهور وی می‌باشند.

و بهاء مظهر صفات خداوند است. در نتیجه کسی که به این صفات متصف می‌گردد در حقیقت خداوند نیست، بلکه این صفات مربوط به بهاء است، و ساعت کبری همان بهاء است، و وجه خداوند همان بهاء است، و او همان «جمال الله الابهی» است، او موعود همه بشارت‌ها در ادیان گذشته است، و به جز او الهی نیست، و به جز قیام او قیامتی نیست، و آخرت همان بدایت او است، و دین فقط دین او است، و همانگونه که اسلام ادیان گذشته را نسخ کرده است، بهائیت نیز اسلام را نسخ می‌کند. همه ادیان در حقیقت ادیانی ناقص و خام بودند که به بهائیت کامل و پخته شدند، و با این همه «بهاء» را می‌بینیم که به متدینان به ادیان دیگر احترامی گذاشته و به آنان می‌گوید: «ادیان شما فقط برای بشارت قیام من امدند».

# رد پای بهائیت

دین بهائی جدید که از دامن مادر خود یعنی عقیده شیعه که مهد آن ایران است برخاسته، ساخته و پرداخته عده‌ای از تیزهوشان این عقیده می‌باشد، و شکل‌گیری آن در چندین مرحله بوده است: اولین مرحله از مراحل شکل‌گیری بهائیت با دعوت مردی از شیعیان عراق شروع می‌شود که «احمد زین الدین احسائی» نام داشت (1157 – 1242 هج). عقیده این شخص تاکنون اتباعی دارد که به «شیخیه» معروفند.

[اراء و عقائد مدرسه شیخیه احسائی اینگونه اعلام می‌داشت که حقیقت محمدی به صورتی ضعیف در انبیاء پیش از وی تجلی ضعیفی داشته است، و پس از آن در محمد و ائمه دوازده‌گانه به طور قوی‌تر متجلی شده است، انگاه این حقیقت به مدت هزار سال پنهان شده، و سپس در شیخ احمد احسائی و سپس اعوان وی به تجلی درآمده است. و این تجلی بزرگترین تجلیات خداوند است، در نتیجه انبیاء، ائمه، و شیخ احمد احسائی و افراد پس از وی در حقیقت یک چیزند که در تصویر با یکدیگر تفاوت داشته، و در حقیقت با یکدیگر اتحاد دارند، و آن حقیقت و اتحاد همان خداوند است که در اینان ظهور کرده است، و معنی امامت و رسالت نزدآنها این است که خداوند در صورت‌های رسول و امام تجلی کرده است، و عقیده دارند که آنان که بعدا می‌آیند، از پیشینیان بهتر و برترند، و از این عقیده اینگونه نتیجه می‌شود که جناب اقای شیخ احمد احسائی از همه انبیاء و مرسلین برتر و بالاتر است، و عقیده آنان در «رجعه» این است که پس از غیبت خداوند از صورت‌های ائمه او بار دیگر باز گشته و در شیخ احمد احسائی و کسانی که پس از او می‌ایند تجلی قوی‌تری نموده است، او در دعوت خویش همیشه بر این نکته تمرکز داشت که زمان ظهور مهدی بسیار نزدیک است، پس مردم باید از غفلت بیدار شده، و راه را برای آن کسی که در همه ادیان از او نام برده شده است مهیا کنند].

پس از او داعیه دیگری از شیعیان ایران دنباله‌رو راهش گردید که «کاظم رشتی» نام داشت، و از بارزترین شاگردان مدرسه احسائی به شمار می‌رفت (1209 – 1259).

[پس از فرار شیخ احمد احسائی که شیعه بر ضد او و افکار انحرافیش جبهه‌گیری کرده بودند، و سپس مردان او مدرسه و طائفه اش بارزترین شاگردان او و نزدیک‌ترین آنها به او را جهت ترویج افکارش انتخاب نمودند که همان «کاظم رشتی» است، او شخص پرجرئتی بود که جهت تایید استادش از گفتن هر سخن و اختراع هر قولی دریغ نمی‌کرد. همانگونه که مریدان شیخ صوفی جهت تایید پیر خود دست به اختراع انواع کرامات برای شیخ می‌زنند تا او را تایید کنند – او حتی در مورد شیخ خود می‌گوید:

«مولانا (احمد احسائی) در یکی از شب‌ها امام حسن را به خواب دید که زبان مقدس خویش را در دهان او گذاشته است، پس از اب دهان مقدس او که در دهانش بمانند شکر بود، از عسل شیرین‌تر و از مشک خوشبو‌تر و معونت خداوند همه علوم را فرا گرفت، هنگامی که صبح در میان خاصان خویش از خواب برخاست، خود را محیط به انوار معرفت خداوند دید».

نکته تمرکز او در سخنانش این بود که ظهور مهدی بسیار نزدیک است، و مهدی یکی از کسانی است که در مجلس او می‌نشینند، و با اشاره و کنایه به یکی از شاگردان خود اینگونه تلقین کرده بود که به علت نزدیکی اوصافش با مهدی او همان مهدی منتظر است، و این شاگرد کسی به جز «میرزا علی محمد شیرازی» همان باب معروف بودند].

این سه نفر و بسیاری دیگر از طلایه‌داران بهائیت و ظهور این عقیده بودند، و همگی هدفی واحد را در سر می‌پروراندند که همان کامل‌کردن نقشه‌های غلوگویان بود که اتش آن مدت هزار سال در زیر خاکستر پنهان شده بود، و عبارت بود از اعلام تغییر دین اسلام در عقیده، شرع، نظام و همه هدف‌هایش.

این شخص سوم یعنی علی محمد شیرازی، جوانی عامی از تجار ایران بود که متدین به دین عوام بوده، و بمانند اعاجم در عقیده اش غلو می‌کرد، و همواره به این ادعا که همه چیز را می‌فهمد، خود را عالم می‌دانست، او در اواخر حیات کاظم رشتی به مجالس او امد و رفت می‌کرد، و نیز در همین مجالس با شیطانی از شیاطین شیعه به نام «ملا حسین البشروئی» آشنا شد، هنگامی که کاظم رشتی در سال 1259 هجری به هلاکت رسید، بشروئی اینگونه پنداشت که از سادگی و غرور علی محمد شیرازی و غلو او در امر دین استفاده نموده، و او را به این توهم بیاندازد که او در همین روزها دارای شان و منزلتی خواهد شد، و ایام ظهور مهدی بسیار نزدیک بوده و ممکن است که او (علی محمد شیرازی) «باب»([[1]](#footnote-1)) باشد که وظیفه اجازه سخنان مهدی به شیعیان امامی را به عهده دارد.

[میرزا محمد علی در آن ایام در محل کسب و تجارتش بوشهر بسر می‌برد، او پس از آگاه‌شدن از مرگ رشتی بساط تجارت خود را بسته و راهی موطن اصلی خود یعنی شیراز شد، او در شیراز با برخی از یاران خویش و همچنین ملا حسین بشروئی ملاقات کرد، و بشروئی از فرصت استفاده کرده و مسئله‌ای را که در سر می‌پروراند با او اشکار کرد، بشروئی اولین تشویق‌کننده علی محمد شیرازی است*.*

در نتیجه مسئله به اینصورت بود که میرزا علی محمد شیرازی لقب باب و ملا حسین بشروئی لقب «باب الباب» را به خود اختصاص دهند، در اینجا باید اضافه کنیم که فرقی که میان عقیده احسائی و رشتی با عقیده شیعه در مورد ظهور وجود دارد، این است که احسائی و رشتی به غیبت امام و رجعت مهدی غائب عقیده‌ای ندارند بلکه می‌گویند: مهدی شخصی از اشخاص این عالم بوده که به صورت طبیعی متولد می‌شود... و سپس روح محمد بن الحسن العسکری در وی حلول نموده، و تبدیل به مهدی خواهد شد].

\*\*\*

# باب و بابیت

در روز پنجم جمادی الاول سال 1260 محمد علی شیرازی اعلام می‌کند که او «باب» مهدی منتظر است، برانچه در کتاب آنها (الکواکب الدریة فی تاریخ ظهور البابیة والبهائیة) که در قاهره به چاپ رسیده است (1343 هـ ، 1924 م) او در آن ایام بیست و پنج‌ساله بود. «باب» در اصطلاح شیعی کسی است که بین شیعه امامی و امام دوازدهم آنان یعنی محمد بن الحسن العسکری که می‌گویند در سال 255 هجری ولادت یافته و در سال 260 هجری و در سن شش‌سالگی در سرداب سامرا غیبت نموده است، حکم واسطه را دارد، و عقیده آنان بر این است که این شخص غائب همان مهدی است که او را «منتظر» می‌خوانند، و مدت یازده قرن است که در انتظار او بوده، و هرگاه نام او را بر زبان می‌رانند، تعجیل فرج او را از خداوند خواستار می‌شوند، و با ظهور و بازگشت او «رجعه» اتفاق می‌افتد که در این موضع در مورد آن بحث نخواهیم کرد، و به این دلیل که تقالید و اداب شیعه اینگونه اعلام می‌کند که آن شخص صاحب امتیاز که مقام واسطه‌گری میان مهدی غائب و شیعه را به عهده دارد، «باب» خوانده می‌شود، در نتیجه این جوان عامی و این تاجر بازاری یعنی علی محمد شیرازی اینگونه تصمیم می‌گیرد که خود را «باب» بخواند، و سپس نیز با تشویق و تلمیح ملا حسین بشروئی ادعا می‌کند که مهدی است.

مجتهدین و علمای شیعه پس از این ادعا او را آزمایش نموده و او را مورد امتحان قرار می‌دهند، و از او می‌خواهند که بعضی از سوره‌های قرآنی همانند «کوثر» و «العصر» و سورة «یوسف» را تفسیر کند، محمد علی شیرازی نیز به سرعت آنان را تفسیر نموده، و در این تفاسیر در عالم خیال به پرواز در میاید، و آنچه از کاظم رشتی شنیده بود، و ملا حسین بشروئی به او تلقین کرده بود نیز چاشنی این تفاسیر می‌کند، اما این تفاسیر را به لغتی مسخره و دارای لحن می‌نویسد که مورد نفرت شنونده قرار گرفته، و سبک مغزی و جهل او را درمی‌یابند، و همین امر باعث می‌شود که حکومت را بر ضد او بشورانند.

داعیه بهائیت اول در مصر «ابوالفضائل جرفادقانی» در کتابش «الحجج البهیة) که در محفل مرکزی روحانیت بهائی در سال 1343 هجری (1925 م) به چاپ رسیده است، در صفحه 127 این کتاب در حالی که از باب که او را «النقطة الاولی» می‌خواند صحبت می‌کند، می‌گوید:

«واما (نقطة الاولی) و مثال اعلای مبشر به جمال (ربنا الابها) جل ذکره وعز اسمه، در حالی که بیست و پنج سال داشت، دست به کار این امر شد.. و قبل از قیامش همراه با دائی خود به تجارت مشغول بود.. پس هنگامی که آنحضرت به اجازه ربه الابهی (بهاء)([[2]](#footnote-2)) قیام نمود، و در مکه مکرمه([[3]](#footnote-3)) به این امر مامور گشت، به شهر بوشهر بازگشت... و نزد دائی خویش منزل نمود...، و سپس به شیراز رفته و به دست دشمنان خویش افتاد، و تقریبا همه ایام دعوت خود را که هفت سال به طول انجامید در حبس و تبعید به سر برد که این حبس یا در خانه او و یا در خانه حکومت بود، تا این که به اذربایجان تبعید شد»([[4]](#footnote-4)).

و پس از این که ملا حسین بشروئی یعنی «باب الباب» در سال 1260 توانست علی محمد شیرازی را در ادعای «باب» بودنش قانع کند، او (باب الباب) 18 نفر از مرتدین را که از قبل دعوای احمد زین الدین احسائی و کاظم رشتی را اجابت کرده بودند، گرداوری نموده تا به باب اجازه کنند که به او ایمان اورده و تابع امر او می‌باشند، و بین آنان کلمه «حی» را به عنوان رمز قرار داد، چون در حروف «جمل» (رابطه بین حروف ابجد و اعداد) حرف «ح» بر عدد 8، و حرف «ی» بر عدد 10 دلالت دارند که در نتیجه از مجموع این دو حی و یا 18 ساخته خواهد شد، و سپس آنان را در گوشه و کنار مملکت منتشر ساخت([[5]](#footnote-5)).

# گردهمائی «بدشت»

و در سال 1264 و در حالی که باب در قلعه ماکو و در زندان به سر می‌برد، شیاطین پیرو او که او را جهت به پایان‌رسانیدن راه احمد احسائی و کاظم رشتی بهانه قرار داده بودند، تصمیم گرفتند که هجده نفری را که کلمه «حی» را در در میان آنان کلمه رمز قرار داده بودند، به گرد هم جمع کرده، و همراه با مریدان تازه این مسلک در مکانی در کنار رودخانه «شاهرود» بین خراسان و مازندران که «بدشت» نام دارد، جلسه‌ای تشکیل دهند، کسانی که در راس دست اندرکاران این تدبیر بودند، از اینقرارند:

«باب الباب» یعنی ملا حسین بشروئی، ملا محمد علی بارفروشی ملقب به «قدوس»، ام سلمی خانم زرین تاج دختر ملا صلاح قزوینی برقانی که او را «قرة العین» می‌خواندند و «طاهره» لقب داشت([[6]](#footnote-6))، و میرزا حسین علی مازندرانی که بعدها «بهاء الله» لقب گرفته و «رب الابهای» آنان گشت.

در نتیجه این شیاطین عنوان چاره‌اندیشی در مورد بازداشت‌شدن باب و بررسی راه‌های نجات وی را برای این کنفرانس بهانه کردند، ولی در حقیقت هدف از برقراری این گردهمائی، علنی‌ساختن ادعای نسخ شریعت اسلام بود، مورخ بهائیان «میرزا عبدالحسین آواره» در صفحة 218 – 223 کتاب خود یعنی (الکواکب الدریة فی تاریخ ظهور البهائیة والبابیة) می‌نویسد:

«هنگامی که گردهمائی یاران در بدشت به وقوع پیوست، آنان وارد بحث شدند. مجالس آنان به دو طبقه تقسیم شده بود: طبقه اول، مجالسی خاص بود که میان بزرگان اصحاب منعقد می‌شد. و طبقه دوم مجالس عامه بود که دیگران را دربر می‌گرفت، اما موضوع گفتگو در مجالس خاص که بین بزرگ یاران انجام می‌گرفت، حول مسئله تغییر فروع و تجدید شریعت دور می‌زد».

«رای عام بر این شد که باید جهت رهائی و نجات حضرت باب کوشش نمود، و همچنین مبلغین و مبشرین و دعوتگران را باید به گوشه و کنار مملکت ارسال داشت، تا همه یاران را جهت زیارت حضرت باب در ماکو گرداوری کنند، و نزدیکان و دوستان مایل خود را نیز با خود به همراه اورند، و قرار برآن شد که مرکز تجمع آنان ماکو باشد، تا هنگامی که عدد آنان به اندازه کافی رسید، از محمد شاه رهائی حضرت باب را درخواست و طلب کنند، پس اگر شاه با این درخواست موافقت کرد، به مراد رسیده اند، و اگر موافقت نکند، با زور و قوت حضرت باب را نجات دهند».

«و پس از این که همه این امور را فهمیده و بران مهر تصویب زدند، مجرای بحث به احکام فرعی کشیده شد (یعنی نماز، روزه و حج) تا بررسی کنند که چگونه می‌توان آنان را تغییر داده و یا حذف نمود، و پس از مذاکراتی طولانی که در مجالس خاص و در میان بزرگ‌یاران جریان گرفت، همگی بر این عقیده شدند که نسخ و تجدید واجب است، و اینگونه فهمیدند که قوانین حکمت الهی در تشریع دینی اینگونه حکم می‌کند که آن چیزی که دیرتر ظهور می‌کند، از لحاظ مرتبه و مقام و وسعت دائره اش از آنچه قبل از او آمده است بالاتر و والاتر است، و جدید همواره از قدیم کاملتر و بهتر خواهد بود، و در نتیجه به حکم این قیاس حضرت باب در مرتبه و منزلت و آثار از همه انبیاء قبل از او بزرگتر و والاتر است، و در نتیجه اختیار مطلق در تغییر و تبدیل احکام را بر وی اثبات نمودند، عده قلیلی نیز به عدم جواز دخل و تصرف حضرت باب در شریعت اسلامی رای دادند، و بر این گفته خود اینگونه دلیل اوردند که حضرت باب به جز مروج عقیده نیست، و وظیفه او اصلاح احکام از بدعت و فسادی است که در آن وارد شده است»([[7]](#footnote-7)).

«قرة العین([[8]](#footnote-8)) از طبقه اول و خاصان و بزرگان این عقیده بود، او بر این مسئله اصرار می‌کرد که باید به همه یاران فهماند که «قائم» مقام شریعت گذار را دارا بوده، و شریعت وضع می‌کند، و واجب است که به بعضی از تغییرات همانند روزه خواری ماه رمضان و... اقدام نموده و آن را به اجرا گذاشت، قدوس با این که با این نظر موافق بود، اما به علت تمسکش([[9]](#footnote-9)) به عادات اسلامی([[10]](#footnote-10)) ترک این عادت‌ها برایش سخت بود([[11]](#footnote-11))، و از سوئی دیگر قدوس می‌ترسید که از موافقت با او سرباز زده، و این مسئله باعث بروز اختلاف و شقاق میان آنان گردد، اما طاهره بر رای خود اصرار می‌کرد([[12]](#footnote-12))، و بسیار این مسئله را تکرار می‌کرد که این عمل به زودی و بدون هیچ چون و چرائی در ساحت وجود ظهور خواهد کرد و این سخنان به گوش عام و خاص خواهد رسید، پس هرچه زودتر از این امور مبهم و پیچیده پرده برداشته شود، بهتر پرنفع‌تر و لایق‌تر، و برای عملی که می‌خواهیم آن را انجام دهیم خوشایندتر است، تا در نتیجه همه ضعیفانی که طاقت تجدید را ندارند از ما جدا شده و به جز افرادی قوی و مخص که در راه این عقیده جدید و بدیع حاضر به جانبازی هستند کس دیگری بر جای نماند».

«در نتیجه همان روز قرة العین بین جماعت یاران آمده و این پیشنهاد را بر همگان مطرح نموده و گفت: به راستی مرتدشدن زنان در جامعه اسلامی باعث جاری‌نمودن حد قتل بر آنان نمی‌گردد، بلکه باید زنان را نصیحت نموده و توبه آنان را پذیرفت، و به آنان فهماند که توبه‌نمودن و ایمان‌اوردن بسیار خوب و لایق است، پس بر خود دشوار نمی‌بینم تا در حالی که قدوس از این مجلس غائب است پرده از اسرار این مسائل بردارم. در صورتی که سخنان من مورد قول همگان واقع شد، و یاران و احباب آن را پسندیدند به غایت و هدف رسیده ایم، و در صورت عدم قبول سخنانم بر قدوس است که مرا نصیحت گوید تا از این جنون بازگشته و از کفر دست برداشته و توبه کنم و به آغوش اسلام بازگردم([[13]](#footnote-13)).

پس یاران این سخنان را نیکو شمردند([[14]](#footnote-14)) و همه برای مطرح ‌شدن این مسائل لحظه‌شماری می کردند. اما حضرت بهاء الله زکام گرفته و سرما خورده بود، و نیز قدوس خود را به بیماری زده بود، پس به همین علت طاهره آغاز به شرح هدف و مقصود برای احباء نمود، و از سر مکنون تبدیل فروع و تغییر احکام پرده برداشت، یاران با شنیدن این سخنان به نجوا و زمزمه پرداختند، گروهی این سخنان را نیکو شمرده، و گروهی دیگران را به باد انتقاد گرفتند، و قرار بر این شد که نزد قدوس و شکوای خود را در محضر او مطرح سازند([[15]](#footnote-15)).

پس قدوس زمزمه را فرو نشاند و با زبان ملاطفت همه را آرام ساخت، و حکم‌دادن در مورد قضیه را تا ملاقات طاهره و پرس و جوی از او به تاخیر انداخت، در نتیجه این دیدار به وقوع پیوست و پس از بحث و گفتگو اینگونه تصمیم گرفتند که به گردهمائی بازگشته و بحث و جدل را از سر گیرند، و طاهره اینگونه عنوان کرد که بر آنان اتمام حجت می‌کند و با برهانی قاطع جوابگوی آنان خواهد بود، و اینگونه نیز شد و طاهره همه را قانع کرد، اما با همه اینها بازهم غوغا ارام نشد، و زمزمه کسانی که از رای طاهره انتقاد می‌کردند خاموش نگشت، و حتی برخی از آنان اسباب و امتعه خود را جمع کرده و از آنان جدا گشته و دیگر به سوی آنان باز نگشتند.

و اینگونه بود که در انتهای امر، حضرت بهاء در مسئله دخالت نمود و با ابراز حکمت خود همگان را خاموش ساخت، و دلیل آن نیز این بود که او درخواست کرد که قرآن را بیاورند، پس در حضور جمع قرآن را گشوده و سورة (واقعه) را تلاوت کرد و دست به تفسیر و تاویل آن زد([[16]](#footnote-16)). و اظهار داشت که حتی خود قرآن به این مسائل اشاره داشته، و اینگونه (واقعات) باید اتفاق بیافتد و همه را ساکت کرد»([[17]](#footnote-17)).

«و در خاتمه قرار شد که این مسائل نوشته‌شده و به سمع حضرت باب در ماکو برسد، و از او خواسته شود که حکم نهائی خود را در باره این مسئله صادر کند، و اینگونه نیز شد، و معلوم شد که حق با خاصان احباء بوده است، و اندیشه حضرت بهاء اله با رای حضرت باب یکی بوده است (یعنی در واجب‌بودن تغییر شریعت). و قدوس و طاهره و باب الباب نیز همه برحق بوده اند، و در ادراک و فهم اسرار امور بر جاده حق گام برمیداشته اند».

«اما کسانی که در خود تنگی احساس کرده و سینه‌هایشان گنجایش قبول این تجدید را نداشت، دست به تشویش افکار و افساد مردم بر علیه جمع زده، و این مسئله باعث شد که گروهی از مسلمآنان آن دیار (بدشت) برآنان شوریده و با ضرب کتک آنان را از انجا بیرون کنند، پس یاران در این فرار خود به سه دسته تقسیم شدند: گروهی همراه با حضرت بهاء الله قصد تهران کردند، گروهی با قدوس و طاهره به مازندران رفتند، و گروهی نیز در رکاب باب الباب ابتداء به سوی مازندران بود که تصمیمات نتیجه شده از گردهمائی به دشت را جامعه پوشانیده، و همچنین جهت نجات‌دادن حضرت باب در ماکو جمع شوند».

آنچه گفته شد مقاله‌ای از کتاب آنان «الکواکب الدریة» (ص 218 – 223) بود که در سال 1343 هجری (1924 م) در قاهره به چاپ رسیده است.

# مناظرات میان باب و علمای شیعه

در ایامی که باب در زندان بود، حکومت ایران مناظراتی میان او و مجتهدان و علمای شیعه برقرار می‌ساخت، باب نیز در مورد موضوعات مورد بحث برای آنان چیزهائی می‌نوشت، بزرگترین داعیه بهائیت «ابوالفضل الجرفادقانی» در کتاب «الحجج البهیة» صفحة 128 می‌نویسد:

«آنان هرگز در نشانه‌های او شکی نداشته، و در کلامش شبهه‌ای نیافتند، و سخن آنان این بود که در سخنانش اموری وجود دارد که برخلاف صرف و نحو بوده، و جملاتش را از حدود فصاحت و بلاغت خارج می‌سازد، حال ان که او – جل ذکره – همانند قرآن و سفر قدیم سخن می‌گفت([[18]](#footnote-18)) که در این باره در کتاب (الفرائد) به اندازه کافی توضیح داده‌ایم»([[19]](#footnote-19)).

و در کتاب دیگر آنان «مقالة سائح فی البهائیة والبابیة» که محفل روحانی آنان در سال 1341 (1922 م) در چاپخانه «السعادة» قاهره به چاپ رسانده آمده است که

«وپس از چند روز از ورود باب به تبریز مجلسی تشکیل داده و باب را به آن مجلس اوردند، و از علمای اعلام نیز نظام العلماء، ملا محمد مامقانی، امام جمعه، شیخ الاسلام علی اصغر، و برخی دیگر از مجتهدین حضور داشتند، اعضای مجلس در مورد دعوت او از او سئوال کردند، و او جواب داد ه من مهدی هستم.

و در نتیجه همهمه‌ای در مجلس بروز نموده و از او خواستند تا براین سخن خود دلیل بیاورد، پس بدون درنگ آیات تلاوت کرده و گفت که این آیات نشانه عظیمی است بر بقای ابدی او، و اعضای مجلس نیز به جز اعتراض بر کلام او جواب دیگری نداشتند، می‌گفتند که سخنان او بر قواعد نحوی منطبق نمی‌باشد، او نیز قرآن را حجت قرار داده و از آیات آن چندین شاهد بر عدم تطبیق قرآن با قواعد نحو بر زبان راند در نتیجه اهل مجلس متفرق شده و باب نیز به مقر خود بازگشت. در آن ایام حاکم آذربایجان ولیعهد بود و از او حکمی در مورد باب صادر نشد».

سپس در صفحة 18 همین کتاب ادامه می‌دهد:

«هنگامی که این ادعای مهدویت به گوش مجتهدین و بزرگ علما رسید، همه بر منبر بالا رفته و فریاد زدند که

از ضروریات دین مبین([[20]](#footnote-20))، بلکه از بزرگترین پشتوانه‌های مذهب جعفری، همین غیبت کبری است، پس اگر حرف او را قبول کنیم، سخنان حسین ابن روح([[21]](#footnote-21)) را کجا ببریم؟ و روایت‌های ابن مهزیار را چه کار کنیم؟ پرواز نقبا و نجبا را چه می‌شود؟ و فتوح شرق و غرب که در نتیجه ظهور امام معصوم دوازدهم خواهد امد کجا است؟

آنگاه علامات ظهور مهدی را براساس نصوصی که آنان را به ارث برده اند برشمردند و گفتند:

بر سر جابلقا چه آمده است، و جابلصا([[22]](#footnote-22))» را چه شده است؟ در نتیجه معنی غیبت صغری چه خواهد شد؟ و خر دجال و ظهور سفیانی را از کجا بیاوریم؟ پس این همه علامات که در کتاب‌های ما ذکر شده اند به کجا رفته اند؟ باید چاره‌ای اندیشید و در این چاره‌اندیشی دو راه بیشتر وجود ندارد، یا این که نصوص صریح خود را در مورد ظهور امام فراموش کرده و بران پا بگذاریم، و یا این که این شخص را تکفیر کرده و محو و قتل او را از بزرگترین فرائض برشماریم([[23]](#footnote-23)).

# حکم اعدام باب

بالاخره حکم اعدام باب صادر شد و در روز 28 شعبان سال 1266 هجری به مرحله اجرا گذاشته شد، جسد او را نیز در بیرون شهر و بر کناره خندق رها کردند([[24]](#footnote-24)). و آنگاه در روز بعد به جستجوی جسد پرداخته، اما آن را پیدا نکردند، و اینگونه گفته شد که حیوانات وحشی جسد او را خورده اند، این مسئله حجتی در دست مجتهدان شیعه گردیده و توسط آن فساد ادعای باب مبنی بر مهدی‌بودنش را اثبات کردند، چون نزد آنان اجساد ائمه دوازده‌گانه همواره از گزند درندگان و حشرات مصون و محفوظ بوده، و پوسیده و فاسد نمی‌گردد، و آنان پس از مرگ‌شان زنده هستند و اجسادشان سالم باقی خواهد ماند.

در نتیجه هنگامی که حیوانات وحشی جسد باب را می‌خورند، بخودی خود این مسئله دلیل بر کذب ادعای مهدی‌بودن او دارد، و اتباع و یاران باب نیز بدینگونه به آنان پاسخ گفتند که آنان شبانه جسد باب را دزدیده و در کارگاه شخصی میلانی در صندوقی قرار داده، و ان را ابتدا به اذربایجان و سپس به نقطه نامعلومی انتقال داده اند([[25]](#footnote-25)).

\*\*\*

# فرصت‌طلبی بهاء و کسب خلافت و ترکه باب

بهائیان در همه کتاب‌های خود از جمله «مقالة سائح...» صفحة 30 اینگونه ادعا کردند که هنگامی که باب فهمید که اعدام خواهد شد، همه نوشته‌ها، خاتم، و مقلمه اش را در جعبه‌ای گذاشته و آن را همراه با کلیدش توسط شخصی به نام «ملا باقر» به سوی «ملا عبدالکریم قزوینی» در شهر قم فرستاد، و او نیز با دریافت این جعبه اعلام کرد که آن را به «میرزا حسین علی مازندرانی» (1233 – 1309) برساند. و به همین دلیل نیز حسین علی مازندرانی نام «بهاء الله» را برخود گذاشته و با بزرگان بابیت برای کسب مقام ریاست به منازعه پرداخت، و اکثر آنان (و می‌توان گفت همه بازماندگانشان در ایران) راضی به این مسئله نشده و بر بابیت خود باقی ماندند، و بهائیت را قبول نکردند، حتی برادر او «یحیی مازندرانی» با او به مخالفت برخاسته و ادعا کرد که ریاست حق او می‌باشد، و در زمانی که هردوی آنها در «ادرنه» و در تبعید به سر می‌بردند، از او جدا گشته و حاضر نشد که همراه با او به «عکا» بیاید». بلکه او شهر «ماغوسه» در جزیره قبرص را به عنوان تبعیدگاه جدیدش انتخاب کرد.

اما حسین علی مازندرانی به هیچکدام از این مسائل اهمیتی نداده و ادعا می‌کرد که باب «نقطه‌ای» بیش نبوده است، و او (باب) شخصی مانند محمد، موسی و عیسی بوده است که فقط آمدن «بهاء» را بشارت داده اند، و این مسئله یعنی بشارت‌دادن امدن بهاء اصولا وظیفه همه انبیاء بوده است، آنان آمده اند که ظهور خداوند در بهاء را مژده دهند، و حتی «باب» به سیصد و شصت طریق از کلمه «بهاء» مشتق گردیده است... و مسائل مسخره دیگری از این قبیل که اساطیر خود را بر پایه آن بنا نمود.

# عقیده بهائیان

عقیده بهائیان – همانگونه که بهاء حسین علی مازندرانی در الواح وحیش به آن اقرار نموده و کتب و نشریاتش اعلام می‌کنند – بر این است که

خداوند هیچ اسم، صفت، و فعلی ندارد، و آنچه اسم، صفت، و فعل که به او اضافه می‌شود، همه و همه رموز اشخاصی صاحب امتیاز از بشر می‌باشند که چه در قدیم و چه جدید زیست می‌کرده اند، و آنان مظهر امر خداوند و منزلگاه وحی او می‌باشند، و به ادعای آنان آخرین و کامل‌ترین آن همان مفسر سورة واقعه در گردهمائی «بدشت» یعنی میرزا حسین علی مازندرانی می‌باشد که خود را «بهاء الله» می‌خواند، در نتیجه این شخص نزد خودش و همه هم پالکی‌هایش کامل‌ترین مظهر خداوند، و همان موعود می‌باشد که با امدنش ساعت کبری برپا شده، و قیام او همان قیامت است.

رسالت او همان «بعثت» میل و شوق به سوی او همان «بهشت و مخالفت با او همان «جهنم» است، و نزد آنان وظیفه همه ادیان گذشته و تمامی انبیاء این بوده است که او و سخنان مسخره او را بشارت دهند، و ظهور او همان ظهور ابهای خداوند است، و همه اتباع او – حتی کسانی که همانند «جرفادقانی» به علم و ذکاوت و خبث اغشته می‌باشند – او را «ربنا» می‌خوانند، و این مسئله صرفا به خاطر بزرگداشت او و یا اعتقاد به این که او از همه آنها برتر است نیست، بلکه دلیل آن حقد، حسد، و کینه آنان نسبت به رسالت محمدی می‌باشد.

\*\*\*

# کتاب «الایقان»

بهائیان کتاب‌هائی را به «رب‌شان» نسبت می‌دهند و ایمان دارند که این کتاب‌ها به صورت وحی از سوی خداوند نازل شده اند، از جمله این کتاب‌ها و شاید اولین آنها کتابی است که «الایقان» نام دارد، این کتاب را محفل مرکزی آنها در سال 1352 در مصر به چاپ رسانیده است که مشتمل بر 200 صفحه می‌باشد، بزرگترین داعیه آنها «ابی الفضائل الجرفادقانی» در رساله دوم از مجموعه رسائلش که در سال 1339 (1920) در چاپخانه سعادة مصر به چاچ رسیده است در صفحة 36 در مبحث «المعاد والرجعة» در مورد این کتاب می‌گوید:

«به راستی اراده حضرت محبوب – که همواره اقطار زمین از نور چهره اش منور و باغ‌های عالم از گل‌های امر او مزین است – به اتحاد کلمه اولیائش تعلق گرفت، و امر مبرم او با همراهی قلوب احبائش انجام پذیرفت، پس بر تو است که از چشمه (ایقان) که در این روزگار از قلم پروردگار جریان یافته است، شمه‌ای برگیری. چون این کتاب تبیان و روشنگر زبورها، و ترجمه کتاب‌های خداوند شکافنده صبح است، و در آن ختم و مهر انبیاء باز شده است([[26]](#footnote-26)). و گره نشانی‌های پیشینیان توسط او باز گشته است، پس در تدبر این کتاب پاک نهایت جهد و کوشش خود را به کار گیر تا تو را از هر دری به راه راست هدایت کند، و قلوب احباب را از هرگونه شک و تردید نگاه دار، چون رب ما به کمین نشسته است، و در ابتدا و معاد یاور ما خواهد بود».

# جدال دو برادر بر سر کتاب «ایقان»

از عجایب است که ببینیم بر سر کتاب «ایقان» میان دشمن خداوند «بهاء مازندرانی» و برادر و مخالف او «یحیی مازندرانی» منازعه و جدال می‌گیرد و هرکدام از آنان ادعا می‌کنند که این کتاب از آن او است، و همه می‌دانیم که آنها در ایران باهم بودند و نیز باهم به عراق و سپس به قسطنطنیه و ادرینه انتقال یافتند، و هنگامی که در سال 1285 قرار شد که آنان را به عکا تبعید کنند، یحیی مازندرانی از همراهی برادرش و همچنین ربوبیت او سر باز زده و خواست تا از او جدا گردد، در نتیجه او به «قلعه ماگوسه» در جزیره قبرص تبعید شد، و در آنجا بود که یحیی ادعا کرد که کتاب ایقان که به زبان فارسی انتشار یافته بود، از آن او است، و در مقابل نیز برادر او حسین (بهاء ) اینگونه اظهار می‌داشت که «این کتاب وحی و تنزیل من است».

و حتی در «اشراق نهم» که از جمله بزرگترین تعالیم «بهاء الله» می‌باشد و در قاهره به چاپ رسیده است، در صفحة 104 می‌گوید:

«هنگامی که به عراق وارد شدیم، امر خداوند را خاموش([[27]](#footnote-27)) و نفخات وحی را مقطوع یافتیم، و اکثریت([[28]](#footnote-28)) را دیدیم که همانند سنگ مرده، اثری از زندگی در آنان نبود، به همین دلیل بار دیگر در صور دمیده شد و این کلمات مبارکه از زبان عظمت جریان گرفت: (بار دیگر در صور دمیدیم و آفاق را از نفخات وحی و الهام زنده گردانیدیم)، و هم اکنون هرکسی از پشت هر پرده‌ای بیرون آمده و قصد ازار این مظلوم را دارد([[29]](#footnote-29)). و این نعمت بزرگ را منع نموده و انکار کردند، پس ای اهل انصاف اگر این امر را انکار می‌کنید، پس خود بگوئید که کدام امر دیگر در زمین قابل اثبات بوده و لایق اقرار است؟ بسیاری از غرض‌ورزان در جمع این آیات ظهور([[30]](#footnote-30)) همت ورزیدند، و آن را با تملق از دست صاحبان آن بدر آوردند، حال آن که نزد اهل هر مذهبی اینگونه تظاهر می‌کردند که بر مذهب آنانند، بگو همراه با غیظ خود بمیرید، او با امری آمده است که هیچ بینا، شنوا، و دارای فهم و عدل و انصافی نمی‌تواند آن را انکار کند. و (قلم قُدم) بر این مسئله شهادت می‌دهد».

پسر او (ع ع = عبدالبهاء عباس) این جمله را: «و آن را با تملق از دست صاحبان آن بدر آوردند» اینگونه تفسیر می‌کند:

«یعنی این که از او دزدیده و آن را همانند سوره ملوک و رساله ایقان در کتابخانه‌های لندن و پاریس به یحیی منسوب دارند».

در نتیجه می‌بینیم، آنچه که رب آنها بهاء و بنده او عبدالبهاء و سائر بندگان بهاء را به غیظ و خشم می‌اورد، این است که رساله ایقان در کتابخانه پاریس و در موزه بریتانیا به نام یحیی برادر بهاء نگاهداری می‌شود.

# مجموعه الواح

و از امور دیگری که بهائیان آن را از جمله وحی رب‌شان بهاء می‌دانند، کتابی است که «مجموعة الألواح المبارکة» نام داشته و به امر فرزند او عبدالبهاء در سال 1338 (1920) در چاپخانه سعادت قاهره به چاپ رسیده است، در صفحه 161 این کتاب و در لوحی از الواح او تحت عنوان «هو الناظر من أفقه الأعلی» یا او از افق اعلای خویش نظاره می‌کند»، در حالی که شخصی به نام عبدالوهاب را مخاطب قرار داده است می‌گوید:

«ای وهاب، اگر ندای شیرین‌تر من و صدای قلم اعلای من تو را به سوی خود خواند بگو: الهی الهی تو را به خاطر گشودن درهای حکمت و عرفان بر چهره‌های اولیائت سپاس می‌گوئیم... ای پروردگار به نام کسانی که به شوق لقاء تو به سوی قربانگاه شتافتند، و چیرگی امیران آنان را از توجه به سوی تو باز نداشت، و نیز کسانی که با اجازه تو راهی افق تو شدند، و نزد درهای عظمت تو قیام نمودند، و ندای تو را شنیدند و افق ظهور تو را مشاهده کردند، و در حول اراده تو طواف کردند از تو می‌خواهم که اولیاء خود را قدرت بخشیده، و آنان را همراه با ذکر و ثنا و تبلیغ امر خویش تایید کنی. چون تو بر هرچه بخواهی قادر هستی و هیچ معبودی به جز تو نیست، ای غفور و ای رحیم، ای قلم اعلای منن، (لغت فصحا) را به (لغت نورا) تبدیل کن».

این خطاب – و بسیاری همانند آن – به این معنی است که بهاء یا حسین علی مازندرانی همان الله است، و به جز او معبود دیگری نیست، و او غفور و رحیم و بر هرچه بخواهد قادر است، و اساس عقیده آنان بر این است که الله وجودی دیگری ندارد، مگر با ظاهر‌شدنش به مظهر بهاء. و الله در گذشته و در دیانات قدیم، در کالبدهای پوچی ظهور می‌کرده است، اما در نتیجه ظهورش در مظهر «بهائ الابهی» به کمال اعلای خویش رسیده است، و نزد آنان الله هیچ اسم و صفت و فعلی ندارد، مگر آنچه مظهر او یعنی بهاء بدان متصف می‌گردد، و هرانچه از بهاء سر می‌زند همه افعال خداوند است!!

# جنگ آنان با لغت مشترک در عالم اسلامی

پیش از آن که به افقی دیگر از آفاق فرقه بهائیت سری بزنیم، می‌خواهم سخن دیگری را از لوح فوق الذکر یعنی «هو الناظر من أفقه الأعلی» بازگو کنم، او در خاتمه آن می‌گوید: «ای قلم اعلای من، (لغت فصحا) را به (لغت نورا) تبدیل کن».

این سخن سخنی دارای لفافه و پوشش است که باید روشن شود:

باب و بهاء در محیط و سرزمینی نشات یافتند که در آن دست‌های زیادی در طول هزار سال – و همچنین دولت صفوی در اوائل قرن دهم هجری – کوشیدند تا رسالت اسلام را بنام اسلام تغییر دهند، و در نتیجه دین دیگری را به جز دین محمدی اصیل که همان دین صحابه، تابعین، و تابعین آنها به احسان (التابعون لهم باحسان) است، ایجاد کنند. اما همه ی هم و کوشش این افراد این بود که دین جدید – با همه تغییراتی که در آن بوجود می‌اوردند – فقط نام دین قدیم یعنی اسلام را داشته باشد.

در نتیجه هنگامی که «بابیان» در سال 1246 در گردهمائی بدشت، کنده‌شدن خود از اسلام را اعلام کردند، همه حرص و کوشش آنان بر این بود که از تمامی جهات به مبارزه دین اسلام برخیزند، و یکی از اهداف آنان نیز لغت و زبان جهانی اسلام و همان لغت قرآن یعنی زبان عربی بود، نتیجتا انکار جهانی زبان عربی – یعنی لغت مشترک مسلمآنان و زبان نماز و علوم اسلامی دیگر – یکی از عناون و سرلوحه دعوت آنان قرار گرفت، دسیسه آنان این بود که میان مسلمآنان و میراث علمی آنان که همواره و در طول چندین قرین به عنوان ذخیره پرارزشی برای انسانیت مطرح بوده است، شکاف و فاصله‌ای ایجاد گردد، و به همین دلیل است شکاف و فاصله‌ای ایجاد گردد، و به همین دلیل است که می‌بینیم دشمن خداوند یعنی بهاء به سوی ایجاد زبان دیگری می‌خواند که به زعم او زبان مشترک همه امت‌ها باشد.

او می‌دانست که زبان فارسی شایسته این کار نیست، و از این گذشته زبان فارسی، هرچند هم ناچیز به این میراث اسلامی اغشته گردیده است، و کلمات عربی خواه و ناخواه بدان راه یافته است، و هرگز نمی‌توان از آنان چشم پوشید، حال آن که هدف بهاء این بود که هین کلمات عربی از عرصه وجود ریشه کن شوند، لذا می‌بینیم که یکی از نکات مهم دعوت بهاء اختراع لغتی جدید است، و همین مسئله است که باعث فخرفروشی بهائیان به مخترعان لغت «اسپرانتو» گردیده است، چون آنان عقیده دارند که «پروردگارشان» قبل از ایجاد لغت اسپرانتو و دعوت به سوی آن به این فکر افتاده و به سوی آن خوانده است، این موضوعات احتیاج به تفصیل بیشتری دارد که این مقاله گنجایش آن را ندارد.

# عقیده بهائیان در مورد خداوند و انبیاء او

بنده بهاء و داعیه بزرگ بهائیت ابوالفضائل جرفادقانی در صفحه 54 – 56 کتاب «الدرر البهیة» که در چاپخانه «الموسوعات» قاهره (1318) به چاپ رسیده است می‌گوید:

«ما بهائیان اعتقاد داریم که ظهوردهندگان امر خداوند و منزلگاهان وحی او در حقیقت ظهوردهندگان همه اسماء و صفات الله تعالی و مَطْلَع خورشید آیات و نشانه‌های او می‌باشند، هرگز صفتی از صفات الله تعالی در رتبه اولیه ظهور نکند، مگر در آنان و هرگز وصفی از اوصاف جلالی و جمالی او را نمی‌توان به اثبات رساند، مگر به آنان، و هرگز معقول نباشد که ضمائر و اشارات نسبت داده شده به فعل را به ذات خداوند نسبت داد، بلکه باید این اشارات و ضمیرها را به آنان منسوب داشت، چون ذات الهی و حقیقت ربانی ذاتا غیب بوده و در حقیقت هیچ صفتی نمی‌پذیرد، و در کون خود از هرگونه اوصاف پاک است. عقول، این ذات و حقیقت را درک نکرده، و افهام نیز به آن نمی‌رسد، و ضمیری نیز به آن متعلق نمی‌گردد، و نمی‌توان آن را درک کرد، در نتیجه این حقیقت و ذات را نمی‌توان همراه با صفتی توصیف نموده، و همراه با اسمی آن را خواند([[31]](#footnote-31)). و هرگز نمی‌توان به آن اشاره کرد، و هرگز ضمائر به او باز نمی‌گردند، و او از همه این محسوسات پاک بوده و قابل ادراک نیست، چون هرانچیزی که درک گردد را می‌توان احاطه کرد، و هرانچه احاطه گردد، محدود بوده و وضعیتی دارد که این صفات اجسام و جسمانیات است، و او از مجردات پاک می‌باشد. پس نمی‌توان ذات الهی و حقیقت نورانی را به آن وصف نمود، در نتیجه هران صفتی که به ذات خداوند تعلق می‌گیرد به او اضافه می‌گردد – مانند عزت، عظمت، قدرت، قوت، علم، حکمت، اراده، مشیت و دیگر اوصاف... در حقیقت به ظهوردهندگان امر او و جلوه‌گاه‌های نورش و منزلگاه‌های وحی اش و جایگاه‌های ظهورش باز می‌گردند([[32]](#footnote-32)). و این مسئله به وسیله قلم اعلی رقم‌بندی شده و در الواح پروردگار ابهایمان([[33]](#footnote-33)) به صورت مفصل بیان شده است، پس خداوند تعالی جواهر اسرارش را در صحفی پاک با بیانی شیرین ظهور داده است».

# بهائیان کجروی و گمراهی خود را بر همه ادیان برتری می‌دهند

این مسئله را داعیه بزرگ بهائیت ابوالفضائل الجرفادقانی در صفحه 98 کتاب دیگر خود «الحجج البهیة» که محفل روحانی بهائیت در سال 1343 (1925) در چاپخانه السعادة قاهره به چاپ رسانیده است عنوان می‌کند و می‌گوید:

«خداوند چهره‌های بهیه شما را به نور روشنگرش روشن و کلمه عالیه شما را به آیات یسر و پیروزی مؤید گرداند، بدانید که این دلائل و براهین، برحق‌بودن ظهوردهنده امر خداوند در زمان‌مان را به صورتی واضح‌تر و روشن‌تر از حقیقت دیگر ظهوردهندگان امر خدا (انبیاء) در زمان‌های گذشته به اثبات می‌رساند. این دلائل در ظهور اعظم و طلوع پرشکوه و پرابهت سرورمان (بهاء) جل اسمه و عز ذکره، پابرجا و بسیار زیادند، به انگونه که انبیاء گذشته اینچنین دلایل و براهینی نداشته اند، و اگر کسی این ظهور اعظم و دلائل و براهین پرشکوه آن را انکار کند، هرگز نخواهد توانست برحق‌بودن هیچکدام از ادیان گذشته را به اثبات برساند.

# بهائیان اعجاز قرآن را مگر در مورد بشارت به آمدن بهاء انکار می‌کنند

او پس از این که انبیاء قبل از موسی و سپس انبیاء تورات، و دیانت مسیح را ذکر می‌کند، و مدعی می‌شود که اثبات مقام آنان در ظهور الهی بسیار ضعیف‌تر از اثبات مقام بهاء در ظهور الهی است، در انتهای صفحة 118 تا صفحه 122 می‌گوید:

«پس ای یاران، در امر اسلام به دلائلی که مسلمانان به آن دست یازیده اند تا حقیقت سیدنا رسول را به اثبات برسانند بنگرید:

آنان عقیده دارند که کتاب آسمانی و وحی الهی همان قرآن شریف و مصحف مجید است که آیات آن در زمان رسول نوشته شده و سوره‌های آن نیز حفظ گردیده است، و سپس در زمان خلفای او توسط گروهی از بزرگان صحابه و یارانش تدوین شده و مرتب گشته است، و همه ملت‌های اسلامی علی رغم اختلاف، تفرق، و مذاهب مختلف، و بدون هیچ اختلافی این کتاب واحد را قبول دارند، این کتاب یک جلد بیشتر نبوده و سی جزء است که به صورت متفرق و در مدت بیست و سه سال بر نبی نازل شده است، و سرور ما نبی – همانگونه که نزد همگان معلوم است – از قبیله قریش بود، یعنی قبیله‌ای که در زبان و لغت به فصاحت و بلاغت مشهورتر از همه قبائل بود، حتی اکثر علماء فصاحت بیان او([[34]](#footnote-34)) و کلام بلیغش را معجزه می‌پندارند، اما ما این مسئله را در کتاب‌های بسیاری رد کردیم([[35]](#footnote-35)). و سبب اعجاز وحی اسمائی و دلائل اختلاف آن با کلام بشر را([[36]](#footnote-36)) به صورتی عنوان کردیم که هیچ شخص دارای بصیرت و نظری به آن مشکوک نمی‌گردد».

«و اما دین و کلمه او (حضرت رسول) به جز در اقوام عرب از فارسیان، خزرها، ترکان، و هندیان هرگز به صورت کامل و تام ظهور نکرد که آن هم در قرآن دوم هجری بود.....».

# بهائیان معجزات محمدی را بجز در احادیث «عکا» انکار می‌کنند

«و اما معجزات و امور عجیبی را که به او نسبت می‌دهند یعنی آن معجزاتی که دشمنان او از وی درخواست می‌کردند تا انجام بدهد، و علماء اسلام می‌خواهند آنان را اثبات کنند – توسط آیات صریح قرآن نفی می‌کردند.... ﴿ ﴾ [الإسراء: ٥٩] و امثال این آیه در قرآن بسیار زیاد است، و در مورد آن در کتاب‌های (الفرائد) و (درر البهیة) و (فصل الخطاب) به اندازه کافی سخن گفته ایم».

«و اما معجزاتی – که بدون درخواست و پیشنهاد – از خود او صادر می‌شد، هیچ سندی به جز روآیات و احادیثی که نمی‌توان به آنان اعتمادی کرد، ندارد. و در قبال این احادیث فقط می‌توان حسن ظن داشت!».

«اما در قرآن شریف و احادیث صحیحه که از او نقل شده است، و در مورد امور اینده خبر داده است([[37]](#footnote-37)) هیچ شکی نمی‌توان کرد، و به جز غرض‌ورزان هیچکس دیگری آنان را انکار نمی‌کند، چون ایشان در مورد همه حالات امت خویش از صعود و نزول و نشاط و کسادی آن... خبر داده است، و همچنین در مورد اموری که در اخر الزمان اتفاق خواهند افتاد، همانند ظهور مهدی و نزول روح الله([[38]](#footnote-38)) و قیام انبیاء دروغین و ظهور داعیان کاذب، و قیامت صغری و کبری و اشراط و علامات آن همه و همه مردم را اگاه نموده، و به صورت جزئی و کلی حتی محل وقوع این مسائل([[39]](#footnote-39)) را بطرزی مشخص نموده است که هیچ انسانی نمی‌تواند با تمسک به درک بشری خود آن را ادراک نموده و حتی با دیدگاه وسیع سیاسیش در مورد آنان سخن بگوید، و حتی باید گفت که نمونه این اثار در مظاهر قدسی قبل از او نیز مشاهده نشده است».

«... و منظور ما از احادیث صحیحه، آن احایثی نیستند که اصطلاحا علمای اهل سنت، و شیعه آنان را صحیح می‌خوانند، چون اهل سنت، آن احادیثی را صحیح می‌خوانند که موافق با مذهب آنان بوده([[40]](#footnote-40))، و روایت‌کننده این احادیث نیز بر مذهب آنان باشد([[41]](#footnote-41))، و همه احادیث دیگر را حتی در صورت امین و مورد اطمینان‌بودن روایت‌کننده آن ضعیف و یا نادرست می‌خوانند([[42]](#footnote-42)). و به همین صورت نیز علمای شیعه هرگز اخبار کسانی را که بر طریقه آنان نباشند، معتبر نمی‌دانند».

و آنگاه در آخر صفحة 123 ادامه می‌دهد:

پس ای پاکان! هم اکنون که چگونگی انتشار ادیان گذشته و دلایل اصحاب این ادیان را دانستید، این را هم بدانید که – خداوند از ملوک ابهایش بر شما نور افکند – دلائل مذکوره بر این ظهور اعلی، بیشتر، کامل‌تر و زیباتر از ادیان گذشته (بودائی، برهمائی، یهودیت، مسیحیت، و اسلام) دلالت می‌کند، بدانگونه که اگر شخصی از پیروان آن ادیان این ظهور اعلی را انکار کند، هرگز نمی‌تواند حقیقت دین خود را نیز اثبات کند، پس بگذارید در مورد نسبت هرکدام از آن دلائل با این ظهور اعظم صحبت کنیم... تا برای اهل ایمان به زیبائی تفاوت را نشان داده باشیم:

# گزافه‌گوئی آنان در مورد وحی بهائی

«با این که پروردگار ابهای ما در آیام ظهورش با بلاها، مصیبت‌ها و پیچیدگی‌های زیادی روبرو بود([[43]](#footnote-43)) که جای بحث آن اینجا نیست، و علی رغم این ه او از اهل علم نبوده و به مدارس علمی نیز وارد نشده بود، کتاب الهی – یا وحی آسمانی – او و الواح فارسی و عربیش همه افاق را پر کرده است، و نیز در صورتی که بگوئیم، کتاب‌های او از همه کتاب‌های آسمانی و صحف الهی ملت‌های زمین بیشتر است، گزافه نگفته ایم([[44]](#footnote-44)) و خلاصه قول این که در آیام مبارکه او از قلم اعلی و بیان شرینش، چهارچشمه از آن معارف الهی و احکام سماوی جریان گرفت که قلب‌های زیادی به آن زنده گشته و نفوس بیشماری را شادمان کرد، مردگان و اموات بیشماری را زنده گردانیده، و سینه‌هائی را گشاده نموده است، و این چشمه‌ها همان چشمه‌های چهارگانه‌ای می‌باشند که از عرش خداوند و جنت علیای او جریان یافته – اند، و از سرچشمه‌های فیاض اب حیات در ملاء اعلی تراوش می‌کنند، همانگونه که حافظان وحی به آن بشارت داده، و نیز خداوند بر زبان موسی از آن خبر داده است: تعلیم من همانند باران می‌بارد، و کلام من همانند شبنم قطره قطره گردیده، و همانند ریزش باران است بر گیاهان».

# هلاک‌شدن بهاء و باقی‌ماندن عبدالبهاء

«و اما فرع کریم که از اصل قدیم منشعب گشته است (پسر بهاء و بنده او عبدالبهاء عباس) و آن نور ساطعی که از آسمان اراده پروردگار رحمان و رحیم مان تابیدن گرفته است، پس نزدیک بود که قلم بلیغ کاتب از وصف الواح مقدسش و بیاناتش و تشخیص ماهیت اخلاق و حالاتش عاجز بماند، و هم اکنون می‌بینیم که الواح کریمه او که بر هزاران رساله افزون می‌شود، همانند برگ‌های گل بهاری درختان، در همه اقطار به چشم می‌خورد، و نفحات قلم روان او همانند بوی خوش نسیم صبحگاهی در همه شهر و دیار پیچیده است، و من هنگامی که در سال 1894 میلادی به اراضی مقدسه([[45]](#footnote-45)) مسافرت نمودم، و در شرفیاب‌شدن به حضرت قدسی عنایت الهی با من همراه بود، از مشاهد عظیم اطوار و اثارش متحیر و مدهوش شدم... چون الواح مقدسه او همه افاق را پر کرده بود و ندای رب ابهای او به هفت آسمان رسیده بود».

هدف ما در مسائل عنوان شده، ارائه تصویری جامع و موجز از بهائیت و معرفی همه کوشش‌ها و مکائدی بود که در راه تغییر و تحول دین اسلام و جدا نمودن مسلمانان از اسلام توسط این فرقه گمراه انجام گرفته است که در این راه از نصوص و نوشته‌های خود آن قوم که در کتاب‌هایشان مندرج گردیده است کمک گرفتیم.

در نتیجه افرادی که مایل به کسب اطلاعات بیشتری در مورد این فرقه می‌باشند، بهتر است که آنچه را ما عنوان کردیم اساس مبحث خود قرار داده، و پس از آن معلومات خود را با تکیه به همین اساس گسترش دهند که در این راه می‌توانند از مصادری که نام‌های آن را ذکر کردیم استفاده کنند، و من اینگونه می‌پندارم که آنچه در طول صفحات گذشته ذکر کردیم جهت نشان‌دادن گمراهی این فرقه و صدور حکم بر این گمراهان و اهداف خبیث آنها کافی باشد.

**والله حسبهم في الدنيا والآخرة**

**محب الدین الخطیب**

# توضیحی از مترجم

پس از تبعیدشدن میرزا حسین علی توسط حکومت ایران، انگلیسی‌ها در عکا به استقبال او آمده و سال‌های مدیدی او را در آنجا سکنی دادند تا بتواند بر ضد اسلام و مسلمانان به هر کاری که دلش می‌خواهد اقدام کند.

پس از هلاکت وی پسرش ملقب به عبدالبهاء جای او را گرفت و رسانه‌های گروهی و دستگاه تبلیغاتی غرب نیز به نوبه خود جهت به کرسی نشاندن امر خبیث او از هیچ عملی دریغ نکردند، آنان برای او کنفرانس‌های مطبوعاتی تشکیل می‌دادند تا بتواند حرف خود را زده و از اسرار فکرش پرده بردارد، و در همین کنفرانس‌ها بود که او یاران را به سوی وحدت بر علیه خلافت اسلامی دعوت می‌کرد و از همه توان خود و جماعتش برای تقویت امر خویش در داخل از طریق کمک‌های خارجی استفاده می‌نمود.

و هنگامی که در سال 1968 میلادی کنفرانس جهانی بهائیت در اسرائیل برپا گشت، این فرقه از اهداف دیکته شده و صهیونیستی خود پرده برداشت، و هنگامی که عبدالبهاء نیز به درک واصل شد، در مراسم تشیع جنازه او به جز حاکم صهیونیست قدس و چند تنی یهودی کس دیگری شرکت نکرد.

پس از مرگ عبدالبهاء صهیونیستی امریکائی به نام «میسون» جانشین او شد تا رهبر روحانی این فرقه در همه جهان باشد.

# تعالیم بهائیت در میزان

بهائیت عبارت از تعالیمی مختلط و گوناگون است که سرچشمه به خصوصی نداشته و از افکار و اراء زیادی نشات می‌گیرد، اما می‌توان گفت که اراء و عقائدی که به زعم میرزا حسین افکار و سخنانی بدیع و جدید می‌باشند، با اسلوبی بسیار رکیک و پر از اشتباه از قرآنکریم گرفته شده اند، مهمترین این تعالیم از آن قرارند:

1- همه ادیان، ادیانی صحیح بوده، و تورات و انجیل تحریف نشده اند... و باید به همه این ادیان وحدتی شامل بخشید که این وحدت همان بهائیت است، رهبر این طائفه می‌گوید:

«ای اهل زمین! فضل این ظهور اعظم – یعنی ظهور خود او – در این است که ما هرآنچه را که سدی در راه اتحاد و همبستگی بود، برای خوشایند همه عالمیان از کتاب محو کردیم».

این افکار در حقیقت از ذباله دان افکار صوفی حلولی اتحادی... که این افکار نیز به نوبه خود از فلسفه یونان قدیم که قائل به وحدت وجود است، امتداد می‌گیرند، نشات می‌گیرند، و نهایت آن این است که فقط یک چیز وجود دارد که همان وجود است، و آنچه غیر از آن است، همگی مظاهر و ظواهری بیش نیست.

2- عدم قبول حقائق شریعت و عبادات اسلامی اعم از نماز، روزه، زکات، حج، قصاص، ... چون نماز نزد آنان فقط نه (9) رکعت است، و قبله آنها همان «عکا» است. و نماز جماعت به طور کلی ممنوع است مگر بر میت. و حج آنان به سوی مکه نمی‌باشد، بلکه در شیراز یعنی محل ولادت مؤسس فرقه و یا عکا که قبر میرزا حسین در آن است انجام می‌گیرد.

3- مساوات میان مردان و زنان: و این دعوت در حقیقت به جز مجوزی برای شهوترانی و ازادی اعمال جنسی و از میان‌برداشتن اخلاق اسلامی چیز دیگری نیست، قرة العین به صورت آشکار به سوی این عقیده می‌خواند و همه را به پستی و رذیلت دعوت می‌کرد، و همه کوشش او بر این بود که انقلابی فکری جهت تغییر عادات و اخلاق اهالی بوجود آورد. او می‌خواست نظام همیشگی خانواده را درهم ریزد، و به سختی تمام به تعدد زوجات و طلاق حمله‌ور می‌شد، و در همه اینها از سوی بهائیان تایید و پشتیبانی می‌شد.

بهائیت در این دعوت خود به صورتی کورکورانه از جریان نورس اباحیت و آزادی جنسی اروپا که در کالبد نظریات مادی جدید بر بشریت سایه افکنده بود تقلید می‌کرد.. و هدف آنان از این دعوت در حقیقت ابطال و نابودی تشریعات عادلانه اسلام در مورد زنان.. و در هم‌کوبیدن نصر خیر و فضیلت در درون جامعه اسلامی بود.

4- دعوت به سوی اعتدال: میرزا می‌گوید: «از آنچه برای شما خلق شده است، خود را محروم نسازید». چون لذت‌بردن از طیبات بد نیست، بلکه برای راحت‌ساختن نفس مرغوب است.

و در حقیقت امر این مسئله همان چیزی است که اسلام به صورتی روش و واضح بر آن پافشاری می‌کند، و میرزا در حقیقت دزدی است که این نظریه اسلام در مورد لذت‌بردن از طیبات را دزدیده است.

قرآن می‌فرماید:

﴿ ﴾ [الأعراف: ٣٢]

و نیز می‌گوید:

﴿ ﴾. [القصص: ٧٧]

و همچنین:

﴿ ﴾. [البقرة: ٥٧]

هنگامی که بخواهیم مبادئ و تعالیم بهائیت را بررسی کنیم، خود را در مقابل فرقه‌ای از فرقه‌های باطنی می‌بینیم که به هر عقیده‌ای دست‌درازی کرده است، مگر اسلام...

چون بزرگ این فرقه میرزا حسین به آنان امر داده است که همه اهل زمین را در آغوش کشند، پس اشکالی ندارد که یک بهائی مثالی زنده از شخصی چند رنگ و رو باشد.. که در پشت پرده‌ای ضخیم از دو رنگ و روئی، نفاق، چاپلوسی، مجامله و نیرنگ پنهان شده است، چون آنان در حقیقت از طرق قلب افراد به آنان نزدیک شده و مین‌گرند که چه کسی از چه چیز خوشش می‌آید تا از همان در بر وی داخل شده و با افکار و معتقدات هر فرقه منسجم می‌گردند.

1. ()- [کلمه باب در نزد اهل سنت متداول نبوده، و زائیده افکار شیعه است، و تاریخ آن از اینجا است که امام یازدهم شیعه «حسن العسکری» در حالی از دنیا رفت که فرزندی نداشت، حتی برادر او به همین دلیل همه میراث ایشان را صاحب شد، بزرگان شیعه که با این فاجعه بزرگ روبرو شده بودند، و با توجه به این که پس از حسن عسکری کسی نخواهد بود که لقب امام را به خود اختصاص دهد، برای رهائی از این سردرگمی دست به دسیسه‌ای زده و عنوان کردند که نسل حسن العسکری و یا به عبارت دیگر امامت پایان نیافته است، بلکه حسن عسکری پسری پنج‌ساله داشته است که در سرداب خانه اش مخفی و غاب شده است، او همان مهدی منتظر است که در زمان غیبت هیچکس نمی‌تواند با او ملاقات کند، مگر شخصی واسطه که مجوز این کار را دارد، و او همان «باب» و یا به اصطلاح دیگر دروازه رابط بین مهدی و مردم است]. [↑](#footnote-ref-1)
2. ()- من بسیار بعید می‌بینم که «رب الابهای» آنان در آن زمان در توجیه و جهت دهی باب دستی داشته باشد، اما مسئله به این صورت بود که تعیین خط مشی در آن زمان به دست «باب الباب» یعنی ملا حسین بشروئی انجام می‌گرفت، اما مؤلف کتاب «الحجج البهیة» که این خطوط را از او نقل می‌کنیم، می‌خواهد بهائیان را به این توهم بیاندازند که پروردگار ابهای‌شان – از پس ستر و پرده – باب الباب را جهت می‌داد، و باب الباب نیز به نوبه خود برای باب خط مشی ترسیم می‌کرد، و من این مسئله را بسیار بعید دانسته، و بر آن هیچ دلیل و حجتی نمی‌بینم. [↑](#footnote-ref-2)
3. ()- سفر باب به حج در سال 1260 صورت گرفت که دائی او و «محمد علی بارفروشی» ملقب به «قدوس» او را همراهی می‌کردند. [↑](#footnote-ref-3)
4. ()- حکومت ایران به این دلیل او را به اذربایجان تبعید کرد که اهل اذربایجان همه حنفی‌مذهب بودند، و در نتیجه در مقابل خدعه و نیرنگ باب حربه‌ای دینی داشتند، چون آنان حتی به «مهدیت» عقیده‌ای نداشتند، چه رسد به «بابیت». [↑](#footnote-ref-4)
5. ()- بسیاری می‌پرسند که هزینه و اموالی که صرف گرداوری، تنقلات، و زندگانی این هجده نفر می‌شد، از کجا تامین می‌گردید؟ به همین دلیل بسیاری مسئله را اینگونه می‌بینند که در پشت پرده این اعمال دست استعمار انگلیس و روسیه به کار مشغول بوده است، و آن دست بیگانه همان قدرتی است که بابیت و بهائیت را به وجود اورده است، اما من فکر می‌کنم که این طرز پنداشت مبالغه‌ای بیش نباشد، چون اجنبی عاجزتر از آن است که اینچنین حرکت‌های مذهبی را به وجود اورد، اما آنان پس از به وجودامدن اینگونه حرکت‌ها و در صورت وجود مصلحتی آن را تشویق نموده و نهال آن را ابیاری می‌کنند. [↑](#footnote-ref-5)
6. ()- در ایام ظهور فتنه باب در ایران حکومت ایران بسیاری از دست اندرکاران این فتنه را به جاهای مختلفی تبعید کرد، و نصیب «قرة العین» از این تبعید بغداد بود، دولت عثمانی اینگونه صلاح دید که قرة العین در منزل «شهاب الالوسی» صاحب تفسیر بازداشت بوده و تحت نظر او باشد، شهاب الالوسی در کتابش به نام (نهج السلامة فی مباحث الإمامة) از او سخن به میان اورده است، و این کتاب اخرین مؤلفات وی می‌باشد، او در حالی که بیمار بود، حدود بیست کراسه در مورد قرة العین نوشت، و قبل از این که این مقاله را به پایان برساند وفات نمود، نوه او «سید محمد شکری الالوسی» در ابتدای کتاب خود تحت عنوان (مختصر التحفة الاثنی عشریة) صفحة 22 – 25 برخی از نوشته‌های جد خویش را اثبات نموده است. [↑](#footnote-ref-6)
7. ()- گوئی آنچه اینها را به دور خود در این صحرا جمع کرده است، خود از خبیث‌ترین خبائث و بدعت‌ها، و فاسدترین مفاسد نیست!!! [↑](#footnote-ref-7)
8. ()- [نام او فاطمه و کنیه اش ام سلمی بود، و به علت موهای طلائیش او را زرین تاج نیز صدا می‌زدند که بعدها به طاهره هم ملقب گشت، در سال 1814 میلادی در قزوین به دنیا امد، و در سال 1851 میلادی کشته شد، او دختر حاج محمد صالح قزوینی بود، تاریخ‌نویسان بر این امر اجماع دارند که بسیار زیبا و فتنه‌گر بود، پدرش از زیبائی و جمال او ترسیده، و او را در سن 13 سالگی به ازدواج پسر عمویش امام جمعه قزوین دراورد که قرة العین از وی دارای فرزندانی شد، می‌توان گفت که خانواده او به دو گروه تقسیم شده بودند: گروهی از شیعیان محافظ، و گروهی دیگر اتباع مدرسه احسائی و رشتی...

   او با کاظم رشتی مراسلاتی داشت و از اراء و عقاید او و احسائی خوشش آمده بود، و بعدا افکار باب نیز به آنان اضافه شد، با این که پدرش او را تهدید کرده بود، ولی به تهدید پدرش وقعه‌ای ننهاد، او به جمال خویش پی برده بود، و از قیود و حدود اطراف خود خسته شده بود، و بالاخره، همسرش، بچه‌هایش، و خانواده اش را رها کرده و ترک گفت، و برای دیدن کاظم رشتی عازم عراق شد...]. [↑](#footnote-ref-8)
9. ()- البته به صورت کذب و تقیه. [↑](#footnote-ref-9)
10. ()- بسیار جای تعجب است که آنان نماز و روزه را عادت می‌خوانند. [↑](#footnote-ref-10)
11. ()- چون او هنوز برای عملی‌کردن نقشه‌های شیطانی خویش به این نماز و روزه احتیاج داشت. [↑](#footnote-ref-11)
12. ()- همان رایی که رفقایش به او تلقین کرده بودند، همان رفقایی که تظاهر به ثقل و تانی می‌کردند. [↑](#footnote-ref-12)
13. ()- البته با نفاق و استهزاء و فجور. [↑](#footnote-ref-13)
14. ()- چون هم آنان بودند که این سخنان را به این هنرپیشه چیره‌دست تلقین کرده بودند، تا به دین صورت عوامی را که با نیرنگ و روش‌های تبشیری به صفوف خود کشیده بودند گول زده و مدهوش سازند. [↑](#footnote-ref-14)
15. ()- و خود قدوس از طاهره خبیث‌تر بود، بلکه به همه این مسائل از قبل مهر صحت زده بود، و می‌توان گفت هم او بود که این پیشنهادات را به طاهره تلقین کرده بود، پس این تدبیر خبیث را جهت کید اسلام و اعلان رده، همگی باهم اندیشیده بودند، و هرکدام در این صحنه نمایش نقشی را به عهده گرفته بودند. [↑](#footnote-ref-15)
16. ()- البته بر طبق هوا و هوس خود، و آنگونه که تغییر دین اسلام را نتیجه دهد. [↑](#footnote-ref-16)
17. ()- چون کسانی که حتی ذره‌ای از اسلام در دل‌هایشان مانده بود، خود را از این جمع کنار کشیده و مجلس را ترک کرده بودند، و فقط شیاطین و ابلیس‌ها در این جمع حضور داشتند. [↑](#footnote-ref-17)
18. ()- باب می‌خواهد اینگونه اظهار کند که «اگر در آیات من اموری وجود دارد براساس صرفت و نحو نبوده و جملات من را از حدود فصاحت و بلاغت خارج می‌کند، در آیات قرآن نیز این امور موجود است. «حال آن که آنان که آن جواب را به او اموخته بودند از این مسئله غافل بودند که قواعد صرف و نحو بعدها از لغت خود قرآن، لغت جریر، لغت فرزدق و امثال‌شان که با قرآن به عبادت پروردگار خویش می‌پرداختند، استخراج گردیده، و در نتیجه قرآن، اساس، حجت و شاهد صرف و نحو در لغت می‌باشد، همانگونه که این دیوانه تهی‌مغز از این مسئله غافل بوده که این امر نشاندهنده سخافت و کفر آنها است. [↑](#footnote-ref-18)
19. ()- کتاب الفرائد نوشته جرفادقانی در سال 1315 هجری در دفاع از بهائیت به زبان فارسی نوشته شد که مشتمل بر 731 صفحه بوده و در چاپخانه «امین هندیه» در قاهره بچاپ رسیده است. [↑](#footnote-ref-19)
20. ()- یا مذهب شیعه امامی. [↑](#footnote-ref-20)
21. ()- نام او «حسین ابن روح النوبختی» است که در سال 326 وفات یافت و باب سوم امام غائب است. باب اول «محمد ابن نصیر» مؤسس مذهب نصیریه بود که طمع داشت لقب باب را به خود اختصاص دهد، اما یارانش با این مسئله مخالفت نموده و این سمت را به «عثمان بن سعید» واگذار کردند، پس از او پسرش «محمد بن عثمان» (متوفی سال 305) مقام باب را به عهده گرفت، و پس از او نوبت به نوبختی رسید، نوبختی نیز پس از خود سمت باب را به باب چهارم «علی محمد السمری» وصیت نمود، او این مقام را تا هنگام مرگش یعنی سال 329 عهده‌دار بود، و پس از او در اصطلاح شیعیان غیبت کبری رخ داده است. [↑](#footnote-ref-21)
22. ()- «جابلقا» و «جابلصا» شهرهائی هستند که عقول شیعیان اهل خیال آنها را بافته است، به زعم آنان اولی در طرف مشرق و دومی در طرف مغرب قرار دارد، هرکدام هزار در داشته، و بر هر دری نگهبان ایستاده است، و یکی از علامات ظهور مهدی است، چون او سه فرزند او از آنجا ظهور می‌کنند!!!! [↑](#footnote-ref-22)
23. ()- [این سردرگمی همواره گریبانگیر شیعه بوده و خواهد بود، می‌بینیم هنگامی که عده‌ای خرافات را بر خرافات انباشته، و کاخی پرزرق و برق بنا نهاده و آن را مذهب خواندند، چگونه این اخ باشکوه در مقابل هر نسیم و وزش بادی ترک خورده و میل به خرابی می‌کند، آنان برای نجات عقیده شیعه و امامت خود به سرابی متمسک شدند که امام زمان، مهدی منتظر، و حجت بن الحسن العسکری نام داشت، و از این حقیقت روشن غافل ماندند که تشنه‌ای که جهت سیراب‌شدن به سوی سراب می‌رود، لاجرم تشنه باز خواهد گشت، با ادعای این عقیده عده‌ای به آب و نانی دست یافته و به عنوان باب و مرجع و بال گردن شیعیان شدند، و سپس اعلام کردند که غیبت کبری اتفاق افتاده است، و امام مهدی تا زمانی که پروردگار اجازه ندهد ظهور نتواند کرد، آیا آنان فکر نکردند که هر لحظه ممکن است تیزهوشتر از خودشان به این جرگه وارد شده، و برای شهر بی‌در و دروازه تشیع ادعای در و دروازه‌بودن نموده، و خود را «باب» و حتی مهدی بخواند؟ گرچه ممکن است که این ادعا راه بجائی نبرد، اما مسئله این است که همواره عده‌ای ساده‌لوح به دنبال این علمداران دروغین به راه افتاد و در راه این عقیده کج و معوج جان می‌دهند، در سطور و صفحات گذشته نمونه این تیزهوشان را دیدیم. اما باید از شیعه پرسید که ضمانت شما برای عدم بروز چنین فاجعه‌ای در اینده چیست؟ چون هنگامی که اساس و شالوده یک حرکت را اموری پوچ و مبهم تشکیل دهند، تهدیدشدن آن در اینده نه تنها ممکن، بلکه اجتناب ناپذیر است، و شاعر می‌گوید:

    خشت اول گر نهد معمار کج  
    تا ثریا می‌رود دیوار کج

    بگذارید این مسئله را مطرح نموده و بپرسیم که بر فرض محال هم اگر مهدی موعود تشیع وجودی خارجی داشته باشد، آیا فکر می‌کنید با وجود این همه تشنگان قدرت و مقام، هرگز او جرات خواهد کرد که فکر ظهورکردن را در سر خود بپروراند، چه رسد به این که ظاهر هم بشود؟!!!]. [↑](#footnote-ref-23)
24. ()- بهائیان برای مطرح‌نمودن ادعاهای دیگری – همانگونه که در صفحات بعد خواهید خواند – اینگونه بیان می‌کنند. [↑](#footnote-ref-24)
25. ()- و هنگامی که بهاء ادعای وراثت باب را نمود، و در سال 1285 به عکا انتقال یافت، جسدی را ابراز نموده و ادعا کرد که این جسد، جسد باب می‌باشد، و آن را در «جبل کرامل» فلسطین در مکان میان حیفا و عکا دفن نمود. [↑](#footnote-ref-25)
26. ()- این کلام این معنی را می‌دهد که دیگر محمد خاتم الانبیاء نمی‌باشد، و تنها وظیفه او و انبیاء قبل از او بشارت‌دادن به آمدن بهاء بوده است، و بهاء همان رب موعود است. (موعود از طرف چه کسی؟!!!). [↑](#footnote-ref-26)
27. ()- چون عراق پس از ایران و قبل از ظهور بهائیت مهد دوم دعوت بابیت به شمار می‌رود، و همه یاران شیخ احمد احسائی و همچنین هنرپیشه آنان «قرة العین» در آنجا به سر می‌بردند، حکومت عثمانی قرة العین را به عنوان مهمان در منزل «شهاب الالوسی» صاحب تفسیر محافظت می‌کرد، او در سخنانش با شهاب بسیار محافظه‌کار بود. چون نمی‌توانست به او طمعی ببندد، در نتیجه به جز سخنانی که بتوان آن را تاویل کرد، حرف دیگری به او نمی‌زد، اما با کسانی که احتمال می‌داد به اسلام خیانت نموده و مرتد شدند سخن می‌گفت، به عنوان نمونه: «همانا رب ودود نازل شده، و موعود ظهور نموده است».

    قبل از این مسئله نیز «ملا علی بسطامی» رسول بابیت و نیز محمد علی بارفروشی (قدوس) در عراق به سر می‌بردند، و از عراقیان امثال «شیخ بشیر النجفی» و «شیخ سلطان الکربلائی» و «محمد شبل الکاظمی» مدد می‌جستند، و قرة العین نیز اول بار در سال 1363 در منزل محمد شبل الکاظمی به سر می‌برد، تا این که «نجیب باشا» والی بغداد به انتقال او به منزل شهاب الالوسی دستور داد، هم اکنون دشمن خداوند بهاء در اشراق نهم اینگونه شکایت می‌کند که او پس از همه این امور به بغداد آمده است، اما اتش این دعوت خبیث را خاموش می‌بیند، حال آن که او انتظار داشت که پس از کوشش‌های بسطامی، قدوس و قرة العین، این درخت خبیث پای گرفته و نمو کرده باشد، و نیز به این دلیل که او طبیعت و محیط شیعه را آماده قبول این مسئله می‌دید، اما نظر او اشتباه از آب درآمد و در عراق با سرشکستگی کامل روبرو شد، و هم اکنون نیز برادرش و نزدیکترین خویشان خود را می‌بیند که بر ضد او جبهه گرفته است. [↑](#footnote-ref-27)
28. ()- یا شیعه عراق. [↑](#footnote-ref-28)
29. ()- اهل یک عقیده چقدر باید بدبخت باشند که پروردگارشان از ظلم مخلوقین زبان شکایت بگشاید. [↑](#footnote-ref-29)
30. ()- آیات ظهور همان کتاب ایقان است، و هم اکنون بهاء دارد از برادر خویش شکایت می‌کند که با استفاده از تملق این کتاب را غصب نموده است، و او نزد اهل هر مذهبی اینگونه تظاهر کرده که او بر مذهب آنها است. [↑](#footnote-ref-30)
31. ()- اما همه می‌دانیم که خداوند خود را به «اسماء الحسنی» خود خوانده و خود را به صفات علیایش وصف کرده است، پس چگونه یک عده دیوانه همانند بهائیان به خود جرات می‌دهند که در مورد آنچه خداوند خودش به آن خبر داده، و خود را به آن خوانده است عناد نموده و آن را تکذیب کنند؟ آیا آنان از خداوند به او اگاهترند؟ پس بگذارید بگوئیم که آنان در حقیقت می‌خواهند بگویند که «خداوند معدوم است و وجودی ندارد». و علم، عزت، قدرت، و مشیت او همان صفات ظهوردهنده امر او یعنی همان بهاء احمق و خبیث است که خود را پروردگار آنان می‌خواند، اگر ذره‌ای مردانگی در آنها باقی است، این سخن را بدون پیچ و شکن و بدون تعرض به اسماء و صفات خداوند بزنند، حتی آنان ادعا می‌کنند که افعال خداوند نیز در حقیقت افعال او نبوده، بلکه این افعال، افعال ظهوردهنده امر او یعنی «بهای ابهایشان» است، بس بگذارید بپرسیم: هنگامی که یحیی برادر بهاء کتاب وحیش را از او دزدیده و به خود منتسب کرد، پروردگارشان و بهای ابهای‌شان کجا بود؟ آیا پروردگارشان آنقدر سست و عاجز بود که نمی‌توانست جلوی این دزدی را گرفته و یک عمر و تا بهنگام هلاکتش با این سوز جگر زندگی نکند؟ انکار صفات خداوند در آن برهه امر تازه‌ای نبوده و در این مسئله «اسماعیلیه» در زمان حاکم «العبیدی» از آنان پیشی گرفته بودند، دعوتگران این فرقه به این مسئله می‌خواندند، و در کتاب‌های خود این عقیده مسخره را عقیده توحید می‌نامیدند، چون هنگامی که همه صفات خداوند از او گرفته شده و بدون هیچ صفتی باقی بماند، این توهم پیش می‌اید که در حقیقت رب و پروردگار همان حاکم شهر و دیار می‌باشد، و همانگونه که گفتیم حاکم عبیدی قبل از بهاء به این فکر افتاده بود. [↑](#footnote-ref-31)
32. ()- ظهوردهندگان امر او نزد بهائیان همان برهما، بودا، کونفوشیوس، ابراهیم، موسی، مسیح، محمد صلی الله علیه وسلم، و باب می‌باشند که منظور از رسالت همه آنان بشارت‌دادن به امدن دشمن خداوند یعنی این شخص ملحد و مسخره حسین علی مازندرانی بوده است، و او نزد آنان ظهوردهنده همه صفات خداوند است، و خداوند هیچ صفتی ندارد. (سبحانه وتعالی عما یقول الملحدون). [↑](#footnote-ref-32)
33. ()- الواح پروردگار ابهای‌شان عبارتند از «ایقان» که یحیی برادرش با وی به منازعه پرداخت، و همچنین «مجموعة الألواح المبارکة» که نمونه‌ای از آن را ذکر کردیم، و دیگری کتاب «الشیخ» است که او شیخی را مخاطب قرار می‌دهد، و شاید این شیخ همان کسی باشد که بهاء ادعا می‌کند که ایقان را نزد وی به ودیعه گذارده و برادرش یحیی در آنجا آن را ربوده است، کتاب الشیخ در سال 1338 (1920) از روی نسخه یکی از بزرگان آنان که به «زین» معروف بوده و گمان می‌رود که خود بهاء باشد، در چاپخانه سعادت قاهره به چاپ رسیده است، «زین» ممکن است که مخفف و رمز کلمه «مازندران» باشد، نسخه اصلی این کتاب در سال 1309 یعنی همان سال مرگ بهاء نوشته شده است، «الاشراقات»، «البشارات» و «الطرازات» نام کتاب‌های دیگر او هستند که نمونه‌هائی از آنان در کتاب «نبذة من تعالیم حضرة البهاء» که در سال 1343 (1925) به چاپ رسیده است، ذکر گردیده است. [↑](#footnote-ref-33)
34. ()- منظور او این است که زیبائی قرآن به دلیل بلاغت و فصاحت محمد است، چون او از قبیله قریش یعنی بلیغ‌ترین و فصیح‌ترین قبائل عرب می‌باشد، در نتیجه – بزعم آنان – بیان قرآن از نزد خداوند نمی‌باشد، چون خداوند صفتی نداشته و فعل و کاری از او سر نمی‌زند، پس نمی‌تواند تکلم کند، بلکه انبیاء او هستند که ظهوردهندگان صفات و افعال او می‌باشند. [↑](#footnote-ref-34)
35. ()- یعنی این که قرآن در لغت و بیانش معجزه نمی‌باشد. [↑](#footnote-ref-35)
36. ()- از جهت بشارت‌ها. (در چند سطر دیگر به این مسئله خواهیم رسید..). [↑](#footnote-ref-36)
37. ()- یعنی بشارت‌ها (و منظور از همه این یاوره‌گرائی‌ها همین نکته است). [↑](#footnote-ref-37)
38. ()- اولین غرض بهائیت از ادعای احترام نسبت به ادیان گذشته که اسلام نیز جزو آنان است این مسئله است که بگویند، همه این ادیان جهت بشارت‌دادن به امدن این شخص مسخره که عقول بنی بشر را به بازی گرفته است ظهور کرده اند، و این ادعا این طمع را در سینه می‌پرورانید که اتباع این ادیان به ربوبیت او ایمان بیاورند، چاشنی این ادعاها، ادعائی دیگر بود که عنوان می‌کرد که شان همه انبیاء گذشته، کمتر از بهاء بوده، و رسالت‌های آنان مقدمه ظهور این دیوانه بوده است، در نتیجه بهاء امد، و با امدنش همه این شریعت‌ها را نسخ کرد – البته با احترامی که به آنان داشت – پس با ظهور دین او هیچ مجالی برای ادیان دیگر باقی نماند. [↑](#footnote-ref-38)
39. ()- بهائیان همه احادیثی را که بر طبق هوا و هوس شان نبوده، و در آن مصلحتی برای آنان وجود ندارد تکذیب می‌کنند. حتی اگر این احادیث از صحیح بخاری، مسلم، و یا دیگر کتب ششگانه باشد و به جای آن احادیثی موضوع و احادیثی را که در آن ذکر «عکا» آمده است از زباله‌دان احادیث دروغین جمع‌اوری کرده، و آنان را به رسول خدا می‌چسبانند، و با تفننی خاص به نشر این احادیث پرداخته، و آنان را معجزه‌ای دال بر نوبت محمد می‌دانند. [↑](#footnote-ref-39)
40. ()- و همه می‌دانیم که حقیقت عکس این موضوع است، بلکه اهل سنت عقیده دارند که آنچه موافق حدیث باشد، مذهب آنان است، و شعار آنان نیز همواره این بوده است که در صورتی که حدیث صحیح باشد، این حدیث مذهب من است، و بازهم همه می‌دانیم که احادیث قبل از به وجودامدن مذاهب فقهی وجود داشته و تنظیم شده اند، در نتیجه مذاهب فقهی که بعدا به وجود آمده اند، براساس همین احادیث و به تبعیت از آنان شکل گرفتند. [↑](#footnote-ref-40)
41. ()- و این نیز یک دروغ دیگر. چون اهل سنت، در صورت عدل و امین‌بودن راوی حتی در صورتی که این راوی از طائفه‌های دیگر باشد، از او حدیث روایت می‌کنند، به عنوان مثال اهل سنت از حسن بن صالح بن حی الهمدانی روایت نقل می‌کنند، در صورتی که او زیدی است، آنان از عدی بن ثابت الظفری الکوفی روایت نقل می‌کنند، در حالی که او شیعه است، از منصور بن ابی الخیاط روایت نقل می‌کنند، در حالی که او شیعه است، و از افراد بسیار دیگر.. و اگر کسی بخواهد در این مورد اطلاعات بیشتری کسب کند، به مقاله (تسامح أهل السنة فی الروایة عمن یخالفونهم فی العقیدة) که در ربیع الاول سال 1372 در مجله ازهر به چاپ رسیده است مراجعه کند. [↑](#footnote-ref-41)
42. ()- متخصصان و پژوهشگران بی‌غرض در طول تاریخ – که اخرین آنها اقای اسد رستم از مدرسان دانشگاه امریکائی بیروت می‌باشد – اینگونه عنوان می‌کند که علمای حدیث اهل سنت در بررسی و تحقیق اخبار، الگوی اعلای راستی و پاکی می‌باشند، آقای اسد رستم در مقدمه کتابش (مصطلح التاریخ) اینگونه می‌گوید که اگر بخواهیم بالاترین نمونه راستی و دقت علماء را در شیوه درج صحیح تاریخ قدیم مثال بیاوریم، باید از علمای حدیث مسلمآنان در عصر تدوین و عصور بعد از آن نام ببریم. حتی برخی از پژوهشگران بیگانه معاصر آنقدر شیفته یکی از آنان به نام (قاضی عیاض) می‌گردد که در مورد رساله اش در مصطلح حدیث می‌گوید: بزرگترین رجال تاریخ اروپا و امریکا نیز هرگز نخواهند توانست در بعضی از موضوعات این رساله بهتر از او بنویسند، حال آن که از زمان نگارش آن هفت قرن می‌گذرد. [↑](#footnote-ref-42)
43. ()- چه ذلیل است ربوبیتی که نمی‌تواند این بلاها و مصائب را از خود دور کند!! [↑](#footnote-ref-43)
44. ()- و کتاب‌های رب ابهای شما امتیاز دیگری نیز بر همه کتاب‌های آسمانی دیگر دارد، و آن این است که این کتاب علم، مشیت، قدرت، و سائر صفات و افعال را از خداوند نفی نموده، و آنان را به دیوانه‌ای منسوب می‌دارد که ادعا می‌کرد ظهوردهنده این صفات و افعال است، حال آن که – خود او اعتراف می‌کند – عاجزتر از آن بود که بتواند ذلت و بدبختی را از خود دفع کند. [↑](#footnote-ref-44)
45. ()- عکا، شهری نزدیک به «حیفا» است، و این مسئله سه سال پس از هلاک‌شدن بهاء اتفاق افتاده است. [↑](#footnote-ref-45)